

انقلاب یا سرنگونی کارگری

در نقد نوشته‌های سامان حق‌وردی

اردشیر نادری

اکنون نزدیک به یک سال و نیم است که از آغاز ناآرامی‌های دی ماه ۹۶ می‌گذرد. رخدادهایی که زلزله‌ای در فضای اجتماعی سیاسی ایران برپا کرد و جریان‌های سیاسی گوناگون را واداشت تا به توصیف و تبیین‌اش پرداخته و نسبت خود را با آن روشن کنند. تکرار این ناآرامی‌ها در مرداد ۹۷ حلقه‌ی دیگری از زنجیره شورش‌های ادامه‌داری انگاشته شد که ممکن است هر آن بر دامنه و گستره‌اش افزوده شود و طومار نظام سیاسی مستقر در ایران را در هم بپیچد.

ویژگی‌ها و نموده‌های این زنجیره رویدادها چنان گوناگون و حتا متضاد بودند که تحلیل‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی بسیار متنوعی برانگیختند. جریان‌های سرنگونی‌طلب با تمام نیرو بر طبل‌هایشان می‌کوبیدند و پایان نزدیک رژیم را نوید می‌دادند. بازار «وحدت اپوزیسیون» دوباره داغ شد. جریان‌ها و شخصیت‌های سیاسی سرنگونی‌طلب اعتمادبه‌نفس و انگیزه‌ی بیشتری برای نزدیک شدن به یکدیگر و اتخاذ مواضعی مشترک پیدا کردند. همایش‌ها و کنگره‌های رنگارنگی برپا شد تا نشان دهنده‌ی عزم این جریان‌ها و شخصیت‌ها برای اتحاد

حول پرچم سرنگونی «رژیم» و آمادگی‌شان برای فردای سرنگونی باشد؛ تا به جنبش براندازی درون کشور - یا آن‌چنان که در واژه‌نامه این اپوزیسیون سرنگونی طلب رایج است به «مردم» - اطمینان دهند که اکنون دیگر، آلترناتیو جمهوری اسلامی موجود است و نباید از فردای سرنگونی هراس داشت.

رضا پهلوی که در مقام رئیس «شورای ملی ایران» یکی از محورهای اصلی ائتلاف جریان‌های سرنگونی طلب است، در برنامه «خط قرمز» تلویزیون صدای آمریکا به تاریخ ۲۰ خرداد ۹۷ با قطعی دانستن سقوط جمهوری اسلامی می‌گوید: «وظیفه اصلی نیروهای سیاسی قبل از هر چیز متحد بودن سر تشکیل یک نهاد رهبری برای انتقال قدرت از این حکومت به حکومت آینده است.» یک روز پیش از آن، کنفرانسی با عنوان «کنفرانس نیروهای اپوزیسیون ایران» در دانشگاه جرج واشنگتن برگزار می‌شود که هدفش را بحث درباره مسائل پیش روی ایران، از جمله مسائل حقوق بشر و تشکیل حاکمیت جایگزین جمهوری اسلامی اعلام می‌کند. علیرضا نوری‌زاده از نمایندگان اصلی لابی عربستان سعودی، عبدالله مهتدی دبیرکل «سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران» و یکی از اصلی‌ترین گزینه‌ها برای پیشبرد سیاست‌های قوم‌گرایانه در ایران، بهرام بهرامیان عضو پیشین «جبهه ملی»، ریچارد سیکورد ژنرال بازنشسته‌ی ارتش آمریکا، و شه‌ریار آهی بانک‌دار و رابط سازمان‌های اطلاعاتی امنیتی غرب با گروه‌های اپوزیسیون جمهوری اسلامی بخشی از شرکت‌کنندگان این کنفرانس بودند.

در پرده‌ای دیگر از این نمایش‌ها، گروه‌های قوم‌گرا و تجزیه‌طلب نیز بیکار نماندند و با برپایی کنفرانس «شورای دموکراسی خواهان ایران» به بدنه‌ی جنبش سرنگونی طلب اطمینان دادند که می‌توانند روی آن‌ها برای فردای سرنگونی رژیم حساب کنند. عباس خرسندی، هماهنگ‌کننده‌ی این کنفرانس که ۲۳ تیرماه ۹۷ در شهر کلن آلمان برگزار شد، در سخنانش بر اهمیت دیالوگ میان گروه‌های مخالف نظام برای تشکیل آلترناتیو تأکید کرد. کریم عبدیان، رئیس سازمان حقوق بشر اهواز و رییس کمیسیون بین‌المللی شورای دموکراسی خواهان، درباره موانع اتحاد میان اپوزیسیون گفت: «عدم اعتماد، عدم شناخت یکدیگر، شک و تردید و احیاناً ترس از یکدیگر، از دلایل نبود اپوزیسیون فراگیر است. نمونه بارز این عدم شناخت از همدیگر، این است که بعضی‌ها به نادرستی هر نیروی هویت طلب را تجزیه طلب تلقی کرده‌اند.» عبدالله مهتدی هم از دیگر شخصیت‌های کنفرانس بود که خطر تجزیه یا سوریه‌ای شدن ایران را رد کرد و مردم و اپوزیسیون را به اتحاد برای سرنگونی رژیم فراخواند.

در میان جریان‌ها و حزب‌های سیاسی چپ ایران اما روندهای دیگری در جریان بود. رویدادهای پیاپی و ناپهنگام سال ۹۶ (و سپس ۹۷)، شکاف‌های بزرگی در بدنه و میان جریان‌های چپ ایجاد و شکاف‌های از پیش موجود را به شکل روشنی نمایان کرد. بخش بزرگی از این نیروها که رهبری معنوی‌شان را برخی حزب‌های چپ خارج از کشور بر عهده دارند، همچون گذشته به آغوش «جنبش سرنگونی» پناه بردند. این جریان‌های سیاسی چپ نیز به نوبه‌ی خود کوشیدند تا از قطار اتحاد و ائتلاف برای سرنگونی عقب نمانند. یکی از نمونه‌های چنین

کوشش‌هایی برگزاری «کنگره‌ی وحدت چپ» بود که ۱۱ فروردین ۹۷ در شهر کلن آلمان برگزار شد و چند گروه سیاسی وابسته به سنت سیاسی فدائیان خلق برای ایجاد «حزب چپ واحد» گرد هم جمع شدند.

از سوی دیگر، جریانی که در چند سال اخیر «چپ محور مقاومتی» نام گرفته، با موضع‌گیری‌هایش آشکارتر از گذشته اعلام موجودیت کرد. بگذارید این چپ مقاومتی را جناح «نامیدان» بنامیم. چرا نامید؟ این جریان - که چندان از نامی که بدان شناخته می‌شود خرسند نیست - به کلی از هرگونه سیاست کمونیستی دست شسته و آینده‌ی خود و طبقه کارگر را گاهی به «محور مقاومت» و گاهی به «جبهه‌ی جهانی مقاومت» گره زده است. این جریان، ناامید از اتخاذ هرگونه موضع و عمل سیاسی کمونیستی، پیروزی محور موهوم مقاومت و ایده‌آلیسم انکشافی «مطلق مقاومت» را تنها راه می‌داند. محوری که حتا نامش را، به طرزی کنایه‌آمیز، با واژگونه کردن عبارت امریکایی «محور شرارت» بر ساخته است. از نظر این جریان، مبارزه طبقاتی و هرگونه عمل سیاسی کمونیستی تا اطلاع ثانوی تعطیل است. آن‌ها آینده‌ای مبهم و ناروشن را در برابر کمونیست‌ها ترسیم می‌کنند و با تبلیغ بی‌عملی و انتظار برای گشایشی در بازی بزرگان، در حکم افیونی برای طبقه‌ی کارگر ایران هستند و به صورت کودکانه‌ای، درگیری‌های کنونی منطقه را بخشی از «خاطرات سوسیالیست‌های آینده‌ی خاورمیانه» خطاب می‌کنند.

اما در گرماگرم این رویدادها، نشانه‌هایی از جریانی اصولی دیده شد که به واسطه‌ی موضع‌گیری‌هایش می‌خواهم آنان را کمونیست‌ها بنامم. موضع‌گیری‌های این جریان نشان داد که برخلاف پروغرب‌هایی که یک‌سره دل به سرنگونی و براندازی سپرده‌اند، به دنبال تور پهن کردن در خیابان و صید کردن کارگر انقلابی و پرولترهای سرنگونی‌طلب نیستند؛ و هم بر خلاف چپ محور مقاومتی، فرودستان به تنگ‌آمده از فشار سرمایه و تضاد طبقاتی را مزدوران عربستان و اسرائیل و آمریکا قلمداد نکردند و حکم به سرکوب و برخورد امنیتی ندادند. مهم‌ترین گوهر نوشته‌های این جریان، امکان مبارزه‌ی طبقاتی در وضعیت فعلی و برگزشتن از راهبردهای دوگانه‌ی چپ سرنگونی‌طلب و چپ محور مقاومتی بود.

پررنگ‌تر شدن خطوط تمایز میان این سه جناح از نیروهای چپ را نه تنها به فال نیک می‌گیرم، بلکه باور دارم در وضعیت کنونی یکی از وظیفه‌های اساسی کمونیست‌ها، واکاوی و به نمایش گذاشتن این شکاف و پای فشردن بر تمایز و جدایی بنیادین این نیروهای سیاسی از یکدیگر است. نیروهایی که اگرچه تحت نام کلی چپ یا مارکسیست دسته‌بندی شده‌اند، اما آرمان‌ها و چشم‌انداز سیاسی‌شان به کلی متفاوت است. از این رو باید هر تحلیل و موضع‌گیری‌ای را زیر ذره‌بین برد و نسبت سیاسی‌اش را با این سه گرایش آشکار کرد.

در این نوشتار قصد دارم چهار مقاله از «سامان حق‌وردی» را که طی چند ماه گذشته منتشر شده و به نحوی با یکدیگر مرتبط‌اند، بررسی‌ده و خطوط اصلی تحلیل‌هایش را نشان دهم. حق‌وردی هر جا که به توصیف می‌پردازد

کم و بیش زبردست است و قلمی چابک دارد، ولی به محض گام نهادن در میدان تبیین و تحلیل مشاهده‌ها، زبانی پرابهام و بی‌احتیاط عرضه می‌کند که حتا با گفته‌های پیشینش به تناقض می‌رسد.

نخستین مقاله‌ی حقوق‌وردی با نام «خصوصیات شورش‌های موجود در ایران و وظایف طبقه کارگر» رگه‌های اصلی تحلیل او را در بردارد و کلید اصلی برای پی بردن به نظرگاهی است که کمابیش در سه مقاله‌ی بعدی او شرح و بسط داده شده است. طرح کلی‌ای که او در مقاله‌ی نخست پیش می‌نهد، از سه بخش عمده تشکیل می‌شود که می‌توان به این ترتیب فهرست کرد:

۱) توصیف و تبیین ویژگی‌های بنیادین شورش‌های دی ۹۶ / مرداد ۹۷ و نفی آن به مثابه شورش‌هایی دارای شکل امپریالیستی

۲) بررسی وضعیت کنونی دولت جمهوری اسلامی به عنوان دولت مستقر سرمایه‌داری در ایران و اشاره به ناتوانی این دولت در حل بحران‌های اقتصادی جاری

۳) اشاره به طبقه‌ی کارگر به عنوان تنها عامل و نیروی رهایی‌بخش در وضعیت کنونی و تلاش برای برشمردن وظایف سیاسی و مبارزاتی‌اش

این طرح سه‌بخشی که قرار است از نقد و نفی شورش‌ها به پیش نهادن «چه باید کرد»ی جدید برای طبقه‌ی کارگر برسد، - همان‌طور که توضیح داده خواهد شد - پس از طی مسیری طولانی به همان جایی می‌رسد که در نفی‌اش کوشیده بود: جنبش سرنگونی‌طلبی؛ اگرچه با میدان‌داری - به زعم حقوق‌وردی - طبقه‌ی کارگر.

حقوق‌وردی در توصیف و تبیین شورش‌ها، با اشاره به ویژگی‌های منفی این ناآرامی‌ها بحث را می‌آغازد. او بر ویژگی‌های همچون تقدیس سرمایه‌داری ناب و بدون فساد و نادیده انگاشتن تضاد بین کار و سرمایه، ترسیم دمکراسی لیبرال-سکولار به مثابه آرمانی‌ترین شکل دولت، و نفی و انکار [مقوله‌ی] امپریالیسم و حتا همراهی کردن با خواست‌ها و شعارهای امپریالیستی در میان بدنه‌ی اجتماعی این شورش‌ها انگشت می‌گذارد. او در مقاله‌ی دوم با نام «سه مبنا و مرکز ثقل شورش‌های موجود در ایران» نیز کوشیده تا این بحث را بیشتر باز کرده و گوشه‌های مبهم مقاله‌ی نخست را روشن کند؛ جایی که از این سه ویژگی با عنوان «تقدیس سرمایه‌داری - باور به لیبرالیسم - نفی [مقوله‌ی] امپریالیسم» یاد می‌کند. تحلیل او اما در همین جا متوقف می‌ماند و - با وجود پرداختن دوباره به این بحث در مقاله‌های بعدی - باز پرسش‌ها و ابهام‌های زیادی را بی‌پاسخ می‌گذارد.

برای نمونه در آغاز مقاله‌ی دوم می‌خوانیم: «پذیرش این سه مبنا و سه پایه است که در نهایت شکل دو جنبش از حیث خواسته‌ها و خاستگاه‌ها متفاوت، یعنی جنبش سبز و شورش‌های جاری را یکسان می‌کند. علی‌رغم

خواسته‌های متفاوت و پایگاه‌های طبقاتی متفاوت بدنه، هر دو به دلیل پذیرش این سه مبنای، شکلی سرمایه‌دارانه و امپریالیستی پیدا می‌کنند.»

نویسنده در حالی جنبش سبز و شورش‌های اخیر را به تمامی از یک جنس می‌داند، که در بخش‌های دیگری از سلسله مقاله‌هایش به طور مفصل به شرح بحران‌های معیشتی و فشارهای روزافزون بر اکثریت مزدبگیران جامعه پرداخته و نشان می‌دهد که چگونه همین فشارهای اقتصادی سوخت لازم برای شورش‌های مذکور را فراهم کردند. برای نمونه می‌نویسد: «سیاست‌های سرمایه‌دارانه و استثمارگرایانه چنان تیشه به ریشه‌ی زندگی کارگران و فرودستان و کشاورزان خرد زد که در شورش‌های جاری بسیاری از فرودستان با مواضع جمهوری اسلامی در هر چیزی دشمن شدند و ابرمعنای امپریالیستی این شورش‌ها را بی‌هیچ عذاب وجدانی پذیرفتند.» و سپس می‌گوید: «ظلم و جور آمریکا و اسرائیل به فلسطین و لبنان و سوریه که از خورشید تابان روشن‌تر و آشکارتر است را دروغ انگاشتند و شعار نه غزه نه لبنان را تکرار کردند. نه غزه نه لبنان شعاری بود که سرمایه‌سالاران سینه‌چاک غرب در جنبش سبز بر سر زبان‌ها انداختند و قبل و بعد از آن با زبان زیبا و به ظاهر نگران مردم برای همه جا انداختند که مشکلات اقتصادی به دلیل پول‌هایی است که در دیگر کشورهای خاورمیانه توسط جمهوری اسلامی هزینه می‌شود.» اگرچه در تمام این گفته‌های حقوق‌وردی در نقد سرنگونی طلبی چیزی حقیقی وجود دارد، اما مشکل اساسی اینجاست که تمام حقیقت نیست. تحلیل حقوق‌وردی از این دو رخداد تنها در سطح شعارها و پدیدار متوقف می‌ماند و با نادیده انگاشتن روندهایی که بر بستر وضعیتی مشخص منجر به بروز این شورش‌ها شده‌اند، تصویری بیش از حد ساده شده به دست می‌دهد. او توضیح نمی‌دهد چگونه جنبش سبز، که جنبشی دمکراسی‌خواهانه-امپریالیستی بر متن شکاف بین جمهوری اسلامی و امپریالیسم بود^۱، با شورش‌هایی که خاستگاه اقتصادی دیگری دارند و دینامیک و منطق بروزشان در جایی دیگر است، می‌تواند از یک جنس باشد؛ حتی اگر شعارهای مشترک داشته باشند، عرصه‌ی مبارزاتی‌شان خیابان باشد و یا ویژگی‌های مشترکی نیز داشته باشند. چیزهای بد زیادی وجود دارد ولی لزوماً همه‌شان یکسان نیستند. تحلیل مارکسیستی نیازمند دقت و باریک‌بینی است و باید وضعیت را در کلیت خودش لحاظ کرده و تبیین کند. ساده‌سازی‌هایی از آن دست که در بین چپ محور مقاومتی و چپ پروغرب رایج است - که یکی همه چیز را از پنجره‌ی تنگ اسطوره‌ی مقاومت درک می‌کند و دیگری همه چیز را از دریچه‌ی سرنگونی و تغییر رژیم می‌بیند - کمکی به پیشبرد مبارزه طبقه کارگر نخواهد کرد.

نویسنده با طرح این پرسش که «چرا جنبش طبقه‌ی کارگر نباید آینده‌ی خود را در آئینه‌ی شورش‌های موجود در ایران ببیند یا به این شورش‌ها بپیوندد و به‌عنوان بخشی از آن‌ها دست به‌عمل بزند؟» طبقه‌ی کارگر را از شرکت جستن در این شورش‌ها نهی می‌کند و بر این نکته انگشت می‌گذارد این که تصور کنیم طبقه‌ی کارگر با

۱ «کلیت و تروما، مؤلفه‌ای نوین: علیه وسوسه‌ی سرنگونی»، پویان صادقی، ۱۵ دی ۱۳۹۶، نشر در «مجله هفته»

حضورش می‌تواند ویژگی‌های اساسی شورش‌ها را - که پیشتر آمد- تغییر داده و به عبارتی دیگر آن را به مسیری سوسیالیستی رهنمون کند خیالی خام است؛ چرا که به گفته‌ی او «در دیگ جوشان شورش‌های جاری، هر خواسته‌ای غلتی می‌زند و در نقطه‌ای به تعادل می‌رسد؛ هر خواسته‌ای را از هر جای این دیگ که رها کنی در نهایت در همین یک نقطه، جای خواهد گرفت. این نقطه، که نقطه‌ی استقرارِ صفاتِ سرمایه‌دارانه و امپریالیستی بودن است، نقطه‌ی تعادلِ شورش‌های جاری است. هر جنبشی که سرنوشت خود را به شورش‌های جاری گره بزند، بی‌درنگ از این نقطه‌ی تعادل سر در خواهد آورد. حلقه‌ی واسطی که هر خواسته‌ای را به این نقطه‌ی تعادل گره می‌زند، سرنگونی طلبی است.» اما بلافاصله تعریفی از سرنگونی طلبی ارائه می‌دهد که سنگ بنای به بیراهه رفتنِ مسیرِ تحلیل‌های اوست. می‌نویسد: «سرنگونی طلبی رفتن پشت هر جنبش موجودی، قطع نظر از شکل آن جنبش و اَبرمعنای آن، برای نیل به سرنگونی جمهوری اسلامی است.» همین تعریف از سرنگونی طلبی است که در نهایت حق‌وردی را مجاب می‌کند که سرنگونی طلبی تنها در صورتی مجاز - یا به زبان خودش رهایی‌بخش - است که به دست طبقه‌ی کارگر انجام شود. هر چند نویسنده تا این اندازه زمخت و بلافاصله نتیجه‌گیری نمی‌کند، اما این مضمون تکرار شونده در هر چهار مقاله‌ی اوست.

برای نمونه، در بخش پایانی مقاله‌ی نخست^۲ می‌نویسد: «نه با سیاست اجتماعی‌ای که دولت سرمایه‌داری پیش گرفته و نه با این دو اسطوره‌ای که برای «تبیین» شورش‌ها به آن متوسل شده، شورش‌های جاری صحنه را ترک نخواهند کرد. در وضعیت موجود تنها یک نیروی رهایی‌بخش وجود دارد که می‌تواند با سازمان‌دهی خود، کار عظیمی انجام دهد. این نیرو طبقه‌ی کارگر است که با پیش نهادن سیاست اجتماعی عدالت‌طلبانه خود که در بستر گرایش ضدامپریالیستی دنبال می‌شود، می‌تواند رهایی را برای جامعه به ارمغان آورد. اکنون زمان این است که طبقه‌ی کارگر با زبانی عام‌تر، کل جامعه را خطاب دهد، خواسته‌هایی مبارزاتی را مطرح کند که خواسته‌های عام کل طبقه‌ی کارگر و فرودستان ایران هستند و مبارزات حوزه‌ای-صنعی را یک گام بالاتر ببرد و کلی‌تر سازد؛ به نحوی که با تبدیل شدن به مبارزه‌ای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، مؤلفه‌های یک سیاست اجتماعی جدید برای کل جامعه قابل تشخیص باشد. مطرح شدن این سیاست اجتماعی در فضای موجود، در عین نمایش دائمی گرایش ضدامپریالیستی آن، می‌تواند بخشی از بدنه‌های شورش‌های جاری را جذب طبقه‌ی کار کند و به جنبش طبقه‌ی کارگر، توش و توان بیشتری بدهد.»

در پایان مقاله‌ی دوم^۳ نیز دوباره همین مضمون است که با زبانی دیگر به میان آورده می‌شود. حق‌وردی با اعلام اضطرار در وضعیت کنونی نهیب می‌زند که «ضروری است هرچه زودتر به این سوال پاسخ دهیم که برنامه‌ی طبقه‌ی کارگر ایران برای مواجهه با این وضعیت چیست. آیا قصد دارد به جنبش کف خیابان که گرایشات

۲ «خصوصیات شورش‌های موجود در ایران و وظایف طبقه‌ی کارگر»، سامان حق‌وردی، ۱۳ مرداد ۱۳۹۷، نشر در «مجله هفته»

۳ «سه مبنا و مرکز ثقل شورش‌های موجود در ایران»، سامان حق‌وردی، ۲۰ مرداد ۱۳۹۷، نشر در سایت «مجله هفته»

مختلف سرمایه‌داری اعم از ری‌استارت و آمدنیوز و پهلوی و بی‌بی‌سی و صدای آمریکا رهبری متکثر آن را بر عهده دارند، بپیوند و تبدیل به پیاده‌نظام سیاست‌های آمریکا شود؟ یا می‌تواند سیاست خودش را به‌روی دیدگان مردم به‌ستوه آمده به نمایش درآورد؟ سیاستی که درعین ضدامپریالیستی بودن به سرمایه‌داری بتازد می‌تواند آینده‌ی کارگران ایران را تضمین کند. لازمه‌ی پرورش و گسترش این سیاست، حرکتی است که از شعارهای خاص و موردی کارگران به شعارهایی عام که مخاطبش تمامی فرودستان و کل جامعه باشد، کوچ کند. ما به افق و شعارهایی که با زیست روزانه‌ی همه‌ی کارگران مماس باشد و در عین حال پرده را کنار زده و از منظر طبقاتی یکی بودن همه‌ی جناح‌های سرمایه را گوشزد کند و جامعه‌ای برابر و آزاد را تصویر کند، نیاز داریم. باید اعتراضات کارگران شهرهای مختلف و کارخانه‌های مختلف، به هم پیوند بخورند و از آن‌ها صدایی واحد رو به کل جامعه و شعارها و خواسته‌هایی خطاب به کل جامعه، به گوش رسد.» او آشکارا می‌گوید که در گیرودار جنبش سرنگونی جاری، کارگران نباید عملی گروه‌ها و دار و دسته‌های دیگر شوند، بلکه باید سیاست سرنگونی طلبانه‌ی مستقلی در پیش بگیرند تا بتوانند در فردای سرنگونی به عنوان آلترناتیو عرض اندام کنند.

در مقاله‌ی دوم بحثی با محوریت موضوع بحران‌های اقتصادی، شکاف طبقاتی، و ناتوانی دولت سرمایه‌داری ایران در حل این بحران طرح شده که به طور مفصل در مقاله‌ی سوم با عنوان «بحران اقتصادی، سرمایه‌داری و طبقه‌ی کارگر در ایران» بسط داده شده است.^۴ آشکار است که حق‌وردی در توصیف و تبیین مباحث اقتصادی چیره‌دست است. اگرچه که باز هم این مقاله نیز با همان مفهوم‌های تکرارشونده‌ای که اشاره شد، پایان می‌پذیرد: «در سرمایه‌داری ایران، سرمایه‌دارانی که بحران ارزی جاری را حتی پیش از اعمال تحریم‌های دولت آمریکا پدید آوردند، پاداش گرفتند و با تبدیل شدن بحران ارزی به بحران اقتصادی، رکود و تورم، کارگران و فرودستان نقره‌داغ شدند تا از سرمایه و منافع سرمایه‌داران حفاظت شود. چه نیرویی می‌تواند از پس این وضعیت برآید و جامعه‌ای بهتر بسازد؟ این قطعاً و تنها طبقه‌ی کارگر است که می‌تواند با همراهی متحدان فرودست خود، برنامه‌ای برای رهایی اجتماعی و ایجاد دنیایی عادلانه و آزاد، پیش بگذارد... تنها طبقه‌ی کارگر است که می‌تواند برای ایجاد چنین جامعه‌ای، برنامه ارائه دهد و بر سر آن برنامه مبارزه کند. چرخه‌های نکبت‌بار موجود را تنها برنامه‌ی طبقه‌ی کارگر می‌تواند خاتمه دهد.» شاید اگر این گفته‌ها بخشی از یک متن تهییجی بود که در میانه‌ی یک اعتصاب یا اعتراض کارگری منتشر می‌شد، نمی‌توانستیم خرده‌ای به آن بگیریم. اما این گفته‌ها بر بستر و پیش‌زمینه‌ای طرح شده که معنای دیگری به آن می‌بخشد.

حق‌وردی با به دست دادن شرحی مفصل از شوک ارزی سال ۹۷ و سیاست‌های اقتصادی دولت روحانی، در چند جای مختلف به نکته‌ای اشاره می‌کند که در فهم خطوط تحلیلی او بسیار روشن‌گر است. او می‌نویسد: «در حالی که دولت سرمایه‌داری در ایران نه تنها هیچ راه‌حل واقعی برای مهار این بحران ندارد و تنها

۴ «بحران اقتصادی، سرمایه‌داری و طبقه‌ی کارگر در ایران»، سامان حق‌وردی، ۱۷ مهر ۱۳۹۷، نشر در «مجله هفته»

برنامه‌ی آن این است که فشارهای بحران را به طبقه‌ی کارگر و مردمان فرودست ایران منتقل کند، از آن سو، تحریم‌های امپریالیستی و وحشیانه آمریکا نیز شرایط اقتصادی در ایران را دشوارتر خواهد ساخت.» و باز در جای دیگری می‌گوید: «در حال حاضر، بحران در شکل رکود توری بر اقتصاد ایران حاکم شده است و دولت سرمایه‌داری نیز هیچ نسخه‌ای، جز فشار مضاعف به طبقه‌ی کارگر و مردم فرودست ندارد.»^۵ برای آن‌هایی که با مباحث اقتصاد سیاسی ایران آشنا هستند، این جمله‌ها بسیار آشناست. آیا لازم به یادآوری است که اسطوره‌ی لاینحل بودن بحران اقتصادی جمهوری اسلامی یکی از نقطه‌های اشتراک اصلی در میان جریان‌های سیاسی سرنگونی طلب از چپ تا راست است؟ هنوز که هنوز است جریان چپ پروغرب، جمهوری اسلامی را در قامت یک رژیم سرمایه‌داری نامتعارف می‌بیند که به خاطر همین نامتعارف بودنش از حل بحران اقتصادی ایران ناتوان است. در میان بدنه و رهبران جنبش سرنگونی طلبی این باوری رایج است که رژیم جمهوری اسلامی به دلیل ویژگی‌های ایدئولوژیک و مذهبی‌اش دارای ساختار معیوبی است که امکان هرگونه گشایش در رابطه‌اش با سرمایه‌داری جهانی و پیروی آن، امکان هرگونه بهبود در شرایط اقتصادی را از آن سلب می‌کند. همین اسطوره‌ی نیرومند است که یکی از پایه‌های اصلی راهبردهای سرنگونی طلبانه را تشکیل می‌دهد؛ چرا که سرنگونی جمهوری اسلامی را شرط بایسته و لازم حل بحران اقتصادی و فشارهای معیشتی می‌داند.

حق‌وردی، همچنان که رگه‌هایی از اسطوره‌ی «رژیم نامتعارف سرمایه‌داری» را بازمی‌گوید، اما بلافاصله می‌افزاید: «دولت بحران را بر سر کارگران و فرودستان آوار کرده است، اما از آن طرف، سرمایه‌داری بزرگ را بر بنگاه‌های کوچک و متوسط سرمایه‌داری ترجیح داده و با آزادسازی قیمت ارز و قیمت مواد اولیه، این بنگاه‌ها را که خریدار مواد اولیه‌ی داخلی یا خارجی هستند، تحت فشار قرار داده است. در واقع، دولت سرمایه‌داری، نابودی بخشی از بنگاه‌های کوچک و متوسط را قربانی سود مضاعف کلان سرمایه‌دارها کرده و از آن حیث که کلان سرمایه‌دارها را برای رشد و توسعه‌ی سرمایه‌داری مهم‌تر می‌دانسته، جانب آن‌ها را گرفته است.» موضع حق‌وردی در این باره به هیچ وجه روشن نیست و گفته‌هایش کاملاً متناقض است. اگر دولت سرمایه‌داری در ایران از حل بحران اقتصادی و ارائه نسخه‌ای برای گذار از بحران ناتوان است، چگونه می‌تواند در سیاستی آشکارا طبقاتی به نفع بورژوازی بزرگ عمل کند؟ دلیل این تضاد اساسی در تحلیل حق‌وردی که پیشتر نشان دادیم با صورت‌بندی موسوم به سرمایه‌داری نامتعارف نزدیکی‌هایی دارد، چیست؟ آشکار است که جمهوری اسلامی

۵ تاکیدها از من است. [نویسنده]

۶ برای نمونه بنگرید به:

- «در چنبره‌ی تناقضات»، ایرج فرزاد، ۲۴ فروردین ۱۳۹۸، نشر در سایت شخصی ایرج فرزاد
- آثار متعدد منصور حکمت درباره‌ی سرمایه‌داری متعارف و نامتعارف. برای نمونه سخنرانی با عنوان «تناقض تئوکراسی با کاپیتالیسم»، آوریل ۱۹۹۵

راهکارهایی چون ایجاد پیوندهای اقتصادی بیشتر با قدرت‌های بزرگی مانند روسیه و چین، حفظ و گسترش مراودات با دولت‌های منطقه مانند ترکیه، عراق و ... ، سرمایه‌گذاری بر روی بنگاه‌های مولد دانش‌بنیان، دور زدن تحریم‌ها با روش‌های گوناگون، و نیز سیاست‌های دیگری در کنار فشار بر طبقه‌ی کارگر و توزیع دلار ۴۲۰۰ تومانی و ... را در پیش داشته و دارد. دلیلی که حق‌وردی این‌ها را نمی‌بیند، آن است که خود سوپرکتیویته‌ی سرنگونی‌طلب، حال با کارگزاری پرولتری، بعضی فاکت‌ها را دیدنی و برخی دیگر را نادیدنی می‌کند. سوپرکتیویته، ساختاری است که زاویه‌ی دید را تنظیم و مرزهای امر دیدنی و نادیدنی را تعیین می‌کند. گام پرولتری کردن سرنگونی از سوی حق‌وردی، گامی نیست که وی را از سوپرکتیویته‌ی ساختاری سرنگونی‌طلبی برکنده باشد.

موتیفی تکرارشونده در هر چهار مقاله‌ی حق‌وردی وجود دارد که هر چه پیش‌تر می‌رویم پررنگ‌تر شده و نقش محوری‌تری به خود می‌گیرد. این موتیف در پایان کار به همانجایی می‌رسد که از آن گریزان بود: سرنگونی‌طلبی، ولی با رنگ و بوی پرولتری. اما ببینیم تحلیل او چه مسیری را طی می‌کند.

نویسنده در پایان مقاله‌ی نخست، دوگانه‌ای که پیش‌تر درباره‌شان بحث و نفی کرده بود - یکم، شورش سرمایه‌دارانه و امپریالیستی و دوم، لاینحل بودن بحران اقتصادی و ناتوانی دولت بورژوازی از حل بحران اقتصادی را (که گفتیم یکی از بزرگترین اسطوره‌های جنبش سرنگونی‌طلبی است و جناح چپ این جنبش، تحت عنوان «رژیم نامتعارف سرمایه‌داری» تئوریزه و صورت‌بندی‌اش کرده است) - پیش‌نهاده و طبقه‌ی کارگر را تنها بدیل‌رهای بخش وضعیت موجود معرفی می‌کند. همین مفهوم‌ها در همه‌ی مقاله‌های بعدی حق‌وردی تکرار شده و بسط داده می‌شود.

حق‌وردی می‌گوید که طبقه‌ی کارگر باید «جامعه را خطاب قرار دهد». این «طبقه‌ی کارگر» کیست یا چیست که می‌تواند همچون سوژه‌ای خودآگاه و خودبنیاد چیزی دیگر را خطاب قرار دهد؟ مخاطب او - جامعه - چیست که می‌تواند مورد خطاب قرار گیرد؟ طبقه‌ی کارگر و جامعه هر دو به مثابه مفهوم‌هایی انتزاعی در نوشتار پدیدار می‌شوند. امر سازمان‌یابی طبقه کارگر امری یک‌شبه و دَفعی نیست. در جامعه‌ی سرمایه‌داری مبارزه طبقاتی همواره جریان دارد و یکی از جبهه‌های اساسی این نبرد طبقاتی، همین سازمان‌یابی طبقه است که بورژوازی همواره با تمام توان به مبارزه با آن مشغول است. درست است که پیشروان طبقه‌ی کارگر با نیروی اراده و تلاش آگاهانه امر سازمان‌یابی و سازماندهی را به پیش می‌برند، اما این نیروی اراده در بستر شرایط انضمامی موجود معنا پیدا کرده و عمل می‌کند. خواست و اراده‌ی پیشروان طبقه‌ی کارگر، شرط لازم برای سازمان‌یابی طبقه است ولی کافی نیست؛ تغییر توازن قوا در این نبرد، وابسته به فاکتورهای بسیاری است. تصویری که نویسنده ارائه می‌دهد تصویری فانتزیک از نبردی سهمگین است. وظیفه‌ی کمونیست‌ها نمایش تصویرهای فانتزیک به کارگران برای جلب و جذب آنان نیست، بلکه تلاش بی‌وقفه برای تغییر توازن قوا، به

میانجی انکشافِ واقعیت تا آستانه‌های منفعتِ طبقه‌ی کارگر در هر حوزه‌ی اجتماعی است. این تغییر توازن به یکباره حاصل نمی‌شود؛ نیازمند صبوری و زیرکی و پرهیز از هرگونه چپروی افراطی است. ویژگی‌هایی که نسخه‌ی تجویزیِ حق‌وردی آن‌ها را در خود ندارد.

نویسنده در مقاله‌ی چهارم با عنوان «نقشه‌ی راهی برای مبارزات جاری طبقه‌ی کارگر»^۷ نیز همین مفهوم‌ها را تکرار کرده است؛ ولی با یک تفاوت مهم. حالا او دو اعتصاب کارگری جاری در دو کارخانه‌ی بزرگ و مهم - شرکت نیشکر هفت‌تپه و گروه ملی فولاد - را در دست دارد که می‌تواند با استناد به آن‌ها، بدیلِ پیش‌گفته‌ی خود را به شکل واقعی‌تری پیش‌نهد. او تأکید می‌کند که: «مبارزات جاری طبقه‌ی کارگر، اسیر این سرنگونی‌طلبی نیستند و آشکارا با آن تفاوت دارند.» ولی همچنان یک نکته‌ی منفی نیز در خود دارند: «جنبش طبقه‌ی کارگر تاکنون شکل شورش‌های دی‌ماه را نپذیرفته است؛ با این حال، برخی شعارهای جانبی نظیر (سوریه را رها کن؛ فکری به حال ما کن)، به‌عنوان بخشی از محتوای حاشیه‌ای، در آن دیده می‌شود.» البته بلافاصله پادرمیانی کرده و اجازه نمی‌دهد این تصویر آرمانی خراب شود: «جنبش طبقه‌ی کارگر تاکنون اجازه نداده که این دست شعارها از یک محتوای جانبی فراتر رفته و به خصیصه‌ی تعیین‌کننده‌ی شکلِ جنبش آن تبدیل شوند». حق‌وردی چنان در این تصویرسازی هیجان‌زده پیش می‌رود که نخست پیشنهاد می‌دهد مجمع نمایندگان کارگران هفت‌تپه که اکنون قدرت بیشتری پیدا کرده برای خود دفتر راه بیندازد، و سپس - با وجود اذعانش به این نکته که «مجمع نمایندگان هفت‌تپه با شوراهای کارگری کارخانه یا کمیته‌های کارخانه تفاوت دارد» - باز هم توصیه می‌کند که «شاید بهتر باشد این سازمان جدید، شورای کارگری شرکت هفت‌تپه نامیده شود و وظایف فراتری را نسبت به وظایف معمول یک سندیکا بر عهده گیرد»^۸. او باز هم پیش‌تر می‌رود و حتی کارگران هپکو، هفت‌تپه و ملی فولاد را به تشکیل یک «اتحادیه‌ی کارگری سراسری» فرامی‌خواند. حق‌وردی فارغ از این که آیا تشکیلات کنونی هر کدام از این کارخانه‌ها اصلاً ظرفیت و توانِ اعتلا به چنین سطوحی از مبارزه را دارند یا نه، فارغ از اینکه توازن قوای کارفرما و کارگران در هر یک از این حوزه‌ها اجازه‌ی انجام چه نوع پراتیکی را می‌دهد، به بالاتر بردن سطح مبارزات دعوت می‌کند. به نظر می‌رسد خطاب قرار دادنِ کل جامعه برای - به گفته‌ی حق‌وردی - «جذب بخشی از بدنه‌ی شورش‌های جاری»، تنها بیانی دیگر از سرنگونی با پرچم سوسیالیسم باشد. شاید نتایج این فراروی و کاربرد «زبان عام» برای تسری هر کنشی به سوی انقلاب

۷ «نقشه‌ی راهی برای مبارزات جاری طبقه‌ی کارگر»، سامان حق‌وردی، ۳ آذر ۱۳۹۷، نشر در «مجله هفته»

۸ نقد این شوراگرایی زودرس - و در نتیجه سرنگونی‌طلبانه - را می‌توان به صورت بسیطی در مقاله‌های زیر بخوانید:

- «از شورای پتروگراد تا شوراهای پست‌مدرن»، پوریا سعادت، ۱ دی ۱۳۹۷، نشر در «مجله هفته»
- «مبارزات کارگران: استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها»، خسرو خاک‌بین، ۱۹ آذر ۱۳۹۷، نشر در «مجله هفته»
- «یک لانگ‌شات: از خیابان تا شورا»، هادی کلاهدوز، ۱۰ آذر ۱۳۹۷، نشر در «مجله هفته»

را بتوان به بهترین شکلی در نتایج عمل ماجراجویانه‌ی اسماعیل بخشی دید که اکنون دیگر نسبتش با منافع جنبش کارگری کاملاً روشن است.^۹

پیش‌تر گفتیم که حق‌وردی از نقدِ شورش‌های دی ماه ۹۶ می‌آغازد. اما در میانه‌ی راه متوقف مانده و به همان جایی بازمی‌گردد که در نقدش کوشیده بود. غفلت از دلالتِ اساسی این رویدادها، همان نقطه‌ای است که او را گرفتار و سردرگم کرده است. او با وجودِ نقدِ پدیدارهای سرنگونی‌طلبانه‌ی این شورش‌ها، از این نکته‌ی اساسی غافل است که این شورش‌ها بیش از هر چیز نشان دادند که مبارزه‌ی طبقاتی در وضعیتِ کنونی ممکن است. انکشافِ امکانِ مبارزه‌ی طبقاتی، نتایجِ بزرگی به همراه می‌آورد که مهم‌ترینش امکانِ برگزیدن از دیدگاهِ سرنگونی‌طلبانه است. مبارزه‌ی طبقاتی هنگامی ممکن می‌شود که سدی محکم در برابرِ وسوسه‌ی سرنگونی ساخته شود. از سوی دیگر، پدیدار شدنِ امکانِ مبارزه‌ی طبقاتی در چپ‌های است که وظایفِ بسیار مهمی را به سوی کمونیست‌ها می‌گشاید. درست در همین لحظه‌ی مهمِ تاریخی است که اگر به خوبی درکش نکنیم، دهشت‌های بسیاری بر سرمان آوار خواهد شد. و آن‌گاه در غیابِ عملِ کمونیستی - که در اصل کمک به فعلیت رساندنِ همین امکانِ بالقوه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی تنیده در وضعیتِ جاری است - دو بیراهه بر جای خواهد ماند: یکی انفعال در برابرِ وضعیتِ موجود و تن دادن به هر آنچه بر طبقه‌ی کارگر تحمیل می‌شود، و دیگری فراروری از وضعیت و طلبیدنِ آن‌چه که از گنجایش و ظرفیتِ وضعیتِ موجود بیشتر است؛ و این بیراهه‌ی دوم همان سرنگونی‌طلبی است. آشکار است که حق‌وردی با غفلت از این ویژگیِ اساسیِ رخدادهای مذکور، بیراهه‌ی دوم را برگزیده است. باید توجه داشت که سرنگونی‌طلبی همان گفتمانی است که با بالیدنش هر چه بیشتر امکانِ مبارزه‌ی طبقاتی از بین خواهد رفت. ساده‌لوحانه است اگر بپنداریم که می‌توان جنبشی سرنگونی‌طلبانه را با مبارزه‌ی طبقاتی پیوند داد. وقتی سرنگونی‌طلبی «رفتن پشت هر جنبشِ موجودی، قطع‌نظر از شکل آن جنبش و ابرمعنای آن، برای نیل به سرنگونی جمهوری اسلامی» تعریف شود، آن‌گاه کافی است یک گزینه‌ی سرنگون‌کننده و براندازِ پاک و پالوده از بدی‌ها را جایگزین کنیم تا بتوان به راحتی پرچمِ براندازی را به دستش داد: یک استراتژیِ سرنگونی‌طلبانه، ولی در عین حال منزله‌طلبانه و ناب‌گرایانه‌ی پرولتری.

۹ «دو زمین در امر مبارزه‌ی طبقاتی»، جلال اعتمادزاده، ۱ اسفند ۱۳۹۷، نشر در «رفاقت کارگری»